ای مُرَدَّد ، این یک فریضه است...

پیام شهید ابودجانه خراسانی
در شب عملیات استشهادی علیه ماموران سازمان
"سیا" در پایگاه خوست

به قلم:

ابودجانهٔ خراسانی تقبله الله

ترجمه:

عقیده و جهاد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمدلله الواحد المتعال و الصلاة والسلام علی الضحوک القتال سیدنا محمد و علی آله و صحبه أجمعین و من سار علی هدیهم إلی یوم الدین

السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

این نامه‌ی کوتاهی است برای تشویق به جهاد فی سبیل الله، برای مسلمانی که میان عزت شرکت در جهاد و ذلت خانه‌نشینی، در شک و تردید به سر می‌برد.

برادر مسلمانم بدان که؛ من این نامه را به تو اختصاص داده‌ام چون یقین دارم که تو نزدیکترین مردم به مجاهدین فی سبیل الله می‌باشی، هیچ مجاهدی به میادین جهاد روی نمی‌آورد، جز اینکه این مرحله تردید و کلنجار رفتن با خود، را تجربه می‌کند، اما برای برخی این تردیدها فقط چند روز یا چند ساعت یا چند دقیقه بیشتر طول نمی‌کشد و برای برخی آنقدر طول می‌کشد که تمام عمرش هم برای اتخاذ تصمصم قطعی کافی نمی‌شود.

ای برادر دوست داشتنی‌ام، گمان مبر که برادر حقیرت از حال تو خبر ندارد، من مدتی زمانی را بین شما زیسته‌ام بطوری که انگار در یکی از کوچه‌های وجدانتان پرسه می‌زنم یا اینکه در منطقه مرزی بین شعور و لاشعور روی زمین سردی سر به بالین گذاشته‌ام، آنجا که حب جهاد را از چشمها پنهان کرده‌اید و آن را مانند غریبی بی‌هویت یا تنهای بی‌کسی که به دنبال همراه می‌گردد، تبعید کرده‌اید.

من شما را از آنجا فریاد می‌زنم، از ژرفای درونتان، با کلماتی که گویی قطعاتی از بدنم هستند که در صحرای وجودتان پراکنده می گردانم تا پژواک آن تا ابد در گوشهایتان طنین افکند و تا اینکه آنها را چون بذرهایی در ضمیرتان بکارم، تا جهاد را برویاند؛ اگر "فردا" آن را با خونم آبیاری کنم.

آه، اگر غیر از این کلمات چیز دیگری داشتم تا شما را به نفیر جهاد تشویق کنم، در آن صورت بدون بال به سویتان پرواز می کردم مانند نسیمی که از بادها سبقت می گیرد، تا جلوی هر یک از شما بایستم، چشمانم را در چشمانش بدوزم و دستم را روی دوشش بگذارم و او را به تندی تکان دهم و این کلام خداوند متعال را بر او بخوانم ... ﴿ إِلاَّ تَنفِرُواْ يُعَذِّبْكُمْ عَذَاباً أَلِيماً وَ يَسْتَبْدِلْ قَوْماً غَيْرَكُمْ وَلاَ تَضُرُّوهُ شَيْئاً ﴾ توبه/۳۹

«اگر برای جهاد بیرون نروید، خداوند شما را عذاب دردناکی می‌دهد و قومی را جایگزینتان می‌سازد که جدای از شمایند و هیچ زیانی به خدا نمی‌رسانید.»

آه، ای کاش به تعداد موهای سرم جان داشتم تا آنها را به گلدسته‌های مساجد در دیار مسلمین می‌فرستادم تا مردم را روز جمعه فریاد کنند: ای کسانی که ندای"**حی علی الصلاة** "را لبیک گفته اید هیچ خیری در شما نیست اگر "**حی علی الجهاد**" را تنها بگذارید.

تا به کی حب جهاد در خوابهای بیداری و حدیث نفس محصور می‌ماند و عیان نمی‌شود جز با لغزشهای زبان؟ تا به کی این علاقه در قطرات اشک خجالت

زده‌ای تنها می‌ماند که هنگام شنیدن مصیبتهای مسلمین از چشم سرازیر می-گردند یا احساس زودگذری که هنگام شنیدن سرود یا خواندن قصیده‌ای به تو دست میدهد؟ تا به کی حب جهاد یک سرگرمی از سرگرمی‌هایت باقی می‌ماند که اوقات فراغتت را با آن می گذرانی؟

ما به دنبال بینندگانی ذوق زده و احساس همدردی نیستیم: ما شما را بین خود می‌خواهیم، و اگر شما را نیافتیم همچنان می‌جوییم و می‌جوییم. شما را در خلال محصولات رسانه‌ای‌مان هدف قرار می‌دهیم و برایتان کمین‌های تشویقی و مینهای تحریکی کار می‌گذاریم تا که حرکت و جنبش را در شما منفجر کند، و ذهن شما را مشغول کرده و قلبتان را برای پیوستن به کاروان قهرمانان پر از شوق کند، و اگر به جای دشمنانمان مشغول شما شدیم، چنین خواهیم کرد تا به ما بپیوندید.

همیشه به دنبال شما خواهیم بود و شما را جستجو می کنیم، مانند آرزوی زیبایی که گاهی شما را به خود می‌خواند و یا گاهی مانند سایه خوفناکی که شما را تعقیب می کند، زندگی را به کامتان تلخ خواهیم کرد هرگاه که به یادتان می‌آوریم که مجاهدین را تنها گذارده‌اید.

نامه‌های رمزدارمان را در اخبار تلوزیونی و صفحات روزنامه‌ها و سایت‌های اینترنتی برایتان می‌فرستیم که معنی آنها را جز شما کسی نمی فهمد. هر خبری که از ما سخن می گوید را خواهید خواند، انگار که از شما سخن می گوید، هر سخنی درباره ما مانند آن می‌شود که انگار از شما سخن می گوید و پشت کردن شما به ما، را به الله شکوه می کند، اسم‌های حقیقی‌تان و تصویر روشنتان را پشت

سطور و پشت کلمات و پشت فیلم‌ها خواهید دید، شما وارد لیست سیاه تحت تعقیب مجاهدین شده‌اید، احساس خواهی کرد که مجاهدین در دنیا جز به دنبال تو نیستند و جز تو را به قتال تشویق نمی‌کنند، تا اینکه به ما ملحق شوی.

معانی آیات صریح و متون احادیث صحیح تو را تعقیب خواهند کرد، فصول سیره ابن هشام و سطور **"اسد الغابة فی معرفة الصحابة"** به دنبال تو خواهند بود تا آنجا که خیال می کنی که عمیر بن الحمام در معرکه فلوجه کشته شده یا انس بن نضر عملیاتی استشهادی درخوست انجام داده است. هرگز از هیچ یک از عادات روز مره‌ات لذت نخواهی برد بلکه هرگز طعم هیچ یک از عباداتت را نخواهی چشید مادامی که در جهاد شرکت نکرده‌ای، همچنان به دنبال تو خواهیم بود و تو را تعقیب می‌کنیم تا اینکه به ما بپیوندی.

برادران ایمانی‌ام، امت اسلام به طواغیتی دچار شده که مردم را از دینشان منحرف کرده اند، سنت مهجور گشته و بدعت شایع شده است، و فطرت فاسد گشته و جهاد فی سبیل الله در چشم بسیاری از عوام مسلمین ماجراجویی و ریسک بازی شده است. شیاطین انسی در کنار شیاطین جنی، در راه‌های عبور مسلمان نشسته‌اند و او را از جهاد فی سبیل الله باز می‌دارند و به او می‌گویند: در راه الله جهاد می‌کنی و کشته می‌شوی و زنت به ازدواج دیگران در می‌آید و بچه‌هایت یتیم می‌شوند؟ به او می‌گویند: چرا همسر زیبایت را ترک می‌کنی، چه کسی مادر ناتوانت را پرستاری می‌کند، چه کسی بعد از تو طفل کوچکت و پدرت پیرت را سرپرستی می‌کند؟ چگونه شغل پردرآمدت را رها می‌کنی و از خانه گرانبهایت جدا می‌شوی؟

اما اگر جلوی آنها بگویی که برای جهاد فی سبیل الله نمی‌روی، بلکه برای گذراندن تعطیلات تابستانی یا پیوستن به دوره‌ای در علوم دنیوی سفر می کنی حتماً خواهی دید که چهره‌هاشان از خوشحالی درخشان شده و تو را با وقت و مال و مشورت یاری می کنند و آرزو می کنند که با تو همراه می‌بودند حتی اگر شده در کیف دستی‌ات، ﴿لَوْ كَانَ عَرَضاً قَرِيباً وَسَفَراً قَاصِداً لاَّتَّبَعُوكَ وَلَكِن بَعُدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ﴾ توبه/۴۲

«اگر غنائمی نزدیک (و در دسترس) و سفری سهل و آسان باشد (به طمع دنیا) از تو پیروی می کنند و به دنبال تو می‌آیند، ولی راه دور و پردردسر (همچون تبوک) برای ایشان ناشدنی و نارفتنی است.»

برادرم برحذر باش که این دشمنان که در لباس خانواده و دوستان پنهان گشته اند، تو را از فریضه جهاد بازدارند، برحذرباش که تو را فریب داده و گمراهت کنند؛ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوّاً لَّكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ﴾ تغابن/۱۴

«ای مؤمنان ! قطعاً بعضی از همسران و فرزندانتان دشمنان شما هستند. (شما را از راه خدا باز می‌دارند، و از عبادت و طاعت سست می گردانند) پس از ایشان خویشتن را بر حذر دارید. »

ای مردّد، برحذرباش که زندگی را طبق معیارهای دیگران بپذیری بعد از آنکه حق را دیده‌ای و ژرفای قلبت را لمس کرده است، مانند ابو طالب مباش، عموی رسول الله صلی الله علیه وسلم، که یقین پیدا کرده بود که برادرزاده اش

پیامبر است، و هنگامی که مرگش فرا رسید اصرار داشت که عاقبتش آن باشد که دشمنانش می‌خواهند، و در آخرین رمق خود گفت: بر دین اجداد قریش.

و تو ای کسی که دانسته ای که جهاد حق است و با این حال خانه نشینی را اختیار کرده‌ای: هنگامی که روی رختخواب بیماری مرگت فرا رسد، و کسانی که روزی گمان می‌برند که جهاد ، نابودی وخانه نشینی ماندگاری است دور سرت جمع می‌شوند و نگاه‌های عزا را با سکوتی ناامید و با اشکهایی خجول که عاشقترین آنها به تو، از چشمانش سرازیر می‌کند، رد و بدل می‌کنند، و اما دیگران ذهنشان مشغول کار غسل و کفن و دفن و پرداخت صورت حساب بیمارستان خواهد بود، روی رختخوابت وردی را گذاشته‌اند که آخرین دروغشان را به تو در این دنیا نوشته اند: شفای عاجل، در حالیکه بقین دارند که مرگ آمده تا تو را از بینشان ببرد .و هنگامی که مرگ چنگالش را نشان دهد، همه وردها فرار کرده و سودی نمی‌رسانند.

در آن هنگام این سخنانم را به یاد خواهی آورد و پشیمانی تو را دربر خواهد گرفت اما آن هنگام پشیمانی سودی ندارد، نوار شهداء سریعاً از جلوی چشمانت خواهد گذشت: حمزۀ بن عبدالمطلب، انس بن نضر، عبدالله عزام، ابومصب زرقاوی، ابولیث لیبی، ابوجهاد مصری، و زندگی تو بعد از این شهداء بلایی در نظرت خواهد بود چرا که مرگ خیلی زود به سراغت آمده است، آنگاه خواهی دانست که زیان زده، تو هستی و آن خانه‌نشینان اطرافت که از جهاد باز می‌دارند، تو را گول زده‌اند، خواهی دانست که تو با آن مجاهدینی که دوست داشتی یکسان نیستی هر چند در عقیده و فکر و ادعای حب جهاد فی سبیل الله به آنها

شبیه هستی،آنها آنطور که دوست داشتند و آزویش را می کردند مردند و تو آن طور که خانه نشینان اطرافت دوست داشتند مرده‌ای و لاحول و لا قوهٔ الا بالله.

قصه کوتاهی را برایتان بازگویی می کنم شاید که شما را به جهاد فی سبیل الله وا دارد، قصه مردی که ویلچرنشین بود و تصمیم به شرکت در جهاد گرفت، اسمش احمد بود، مسلمانی از عجمها که به بیماری دچار شده بود که ساقهایش را فلج کرده بود و جز روی دستانش قادر به حرکت نبود، اما نفس با عزتش راضی نشد الا اینکه به برادرانش در میدان جهاد بپیوندد. و هنگامی که به مرکز مجاهدین رسید، از امیر درخواست کرد که اسمش را در جدول پاس شبانه قراردهد، و هنگامی که امیر برای دلخوشی او این درخواست را قبول کرد، شروع به گریه کرد از شادی اینکه چشمانش شبی را در راه الله نگهبانی می‌دهد. و تقدیر الله چنین بود که من آن شب را در بیرون و نزدیک منطقه نگهبانی به سر برم تا شاهد آن چه که در آن شب رخ داد، باشم.

از هنگامی که نگهبانی شروع شد و تا دمیدن سپیده صبح، احمد روی ویلچرش در حال نگهبانی و مرزداری فی سبیل الله، و در حال ذکر و یاد الله و استغفار و گریه بود، فضل الله مرا به شگفت آورد که به چشمانش توفیق نگهبانی یک شب در راه الله و نعمت گریه از خشیت الله را به او داده بود.

گاهی خواب برمن غلبه می کرد و می‌خوابیم و باز بیدار می‌شدم اما او همچنان در حال خود بود و خسته نمی‌شد، بقیه نگهبانان نوبت را با هم عوض می کردند اما او در جای خود صابر و مرابط مانده بود. با تعجب از خود می-پرسیدم، آیا مسلمین در کشوهایمان، از وجود این نمونه‌های جهادی در زمانمان

خبر دارند یا اینکه آنها از دیدن قطارهای خانه‌نشینان و ستونهای مخالیفن جهاد، گول خورده‌اند، سوگند به الله اگر درجهاد هیچ نبود جز نعمت هم نشینی با امثال این افراد و نوشیدن از سرچشمه اخلاق و سیرت آنان، کافی بود، پس تأمل کنید ای مردّدین، که چه خیرهایی را از دست داده اید.

برادران ایمانی‌ام، بدانید که هنگامی که یقین ضعیف می‌شود و ایمان سست می‌شود و نفس برای معیارهای اعتقادی‌اش بر آنچه که از حواسش در می‌یابد تکیه می‌کند، در آن هنگام انسان گامی به مادی گرایی نزدیك می‌شود و به همان اندازه از ایمان به غیب دور می‌شود، در نتیجه به دنیا روی آروده و به آن دل خوش می‌کند و از آخرت روی گردان شده و از یاد آن اوقاتش تلخ می‌شود و زندگی دنیا در نظرش، حقیقت و معقول می‌گردد و زندگی آخرت خیال و مجهول، اینجاست که عقیده انسان منحرف گشته و عقلش از تصور هر نوع شکلی از اشکال زندگی غیر از زندگی که در این دنیا تجربه کرده، عاجز می شود.

مثال آن مانند جنین در رحم مادرش می‌باشد، که در تاریکی‌های سه گانه گم شده و تقریباً چیزی نمی‌بیند و نمی‌شنود و سخن نمی‌گوید. مانند کسی که در آب غرق شده باشد، به هیچ چیزی تسلط ندارد نمیداند کجا و کی و چرا می‌رود، در رحم مادرش سلب شده از هرگونه اراده و آزادی خوابیده است.

این جنین، حقیقت حیات خارج از رحم را نمی داند. او آن را مجهول و یا شکلی از اشکال عدم اعتماد برمبنای اطلاعاتی که حواس محدودش به او می دهد، به شمار می آرود، و اگر الله تعالی برای این جنین ها ی قاصرالعقل

مقدرمی‌کرد که با هم ارتباط داشته باشند، در مذمت لحظه ولادت و ذکر سختی‌ها و دردها و خونهایش، کتابها می‌نوشتند و اشعار می‌سرودند که چگونه برخی از آنان از پیشانی‌شان گرفته می‌شوند و برخی دیگر از پاهایشان، اولین فریاد بعد از ولادت را طوری به تصویر می‌کشند که انگار سکرات موت است، لحظه ولادت در ادبیاتشان مانند مرگ درادبیاتمان می بود،و به زندگی شان در رحم با وجود همه وحشت و ظلمت و محدودیت آن چنگ می زدند و در زیبایی و کمال آن ترانه ها می سرودند در حالی که از ولادت می‌ترسند و آرزوی فرار از آن را دارند چرا که آنها را وارد مرحله جدیدی می‌کند که قبلاً حواسشان آن را درک نکرده بود.

اما حقیقت عکس آنست که جنین فکر می‌کند، او وارد رحم نشده است الا برای اینکه برای واردشدن به فراز و نشیب دنیا آماده شود. و سالهای عمرش آغاز نمی‌شود الا بعد از حادثه ولادت که آن را مرگی ناگهانی تصور می‌کند، و ما این مطلب را به یقین می‌دانیم چون هردو مرحله را تجربه کرده و حواسمان آن را ادراک کرده است، برای همین هیچ انسانی را نمی‌یابی که آرزوی بازگشت به رحم را داشته باشد، و این است مرگ در نظر مؤمن که یقین دارد که دنیا جز زندان او نیست، این است مرگ در نظر مجاهد فی سبیل الله، آن را جز ولادتی دیگر برای وارد شدن به فراز و نشیب سعادت ابدی به شمار نمی-آورد.

آری ما شهیدی را ندیده‌ایم که به دنیا بازگردد تا به ما از دیدنیهایش بگوید اما این ایمان به الله و کتاب و روسلش می‌باشد، ایمانی که ما را وا می‌دارد که

مرگ در راه الله را آروز کرده و مشتاقش باشیم، و سوگند به کسی که جانم در دست اوست دنیا بر مؤمن تنگتر از رحم مادر بر جنینش است و آسانترین راه برای رهایی از این تنگی و اسارت، شهادت فی سبیل الله است. بلکه خون و رنج و دردهایی که جنین برای رسیدن به زندگی دنیا وارد آن می‌شود، اگر به کشته شدن شهید که از دردش جز مانند گزیدن مورچه، احساس نمی‌کند، مقایسه شود، مصیبت بزرگ و هراسناکی به شمار می‌آید. این است مرگ در فرهنگ مجاهد، انتقالی است از زندگی ناقص به زندگی کاملی که قبلاً آن را تجربه نکرده اما آن را از غیب همانطور که الله تعالی آن را وصف کرده است، شناخته است: ﴿ وَيُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَّفَهَا لَهُمْ ﴾ محمد/۶

«و آنان را به بهشتی داخل خواهد کرد که آن را بدیشان معرفی کرده است.»

کسانی که در راه الله کشته شده‌اند مرده نیستد هرچند که اجسادشان را زیر خاک دفن کنید، مرده نیستند هرچند که بر آنها در جمله اموات، رحمت بفرستید، مرده نیستند هرچند که بر آنها اشک بریزید و به خاطرشان خانه عزا بگشایید، آنها زنده هستند اما شما درک نمی کنید، آنها در مکانی زنده هستند که حواس شما قبلاً آن را تجربه نکرده و آن را نمی‌شناسید و اگر الله تعالی به شما امکان می‌داد که لحظه‌ای به زندگی آنها در بهشت نگاه کنید میادین جهاد از طالبان این زندگی پر می‌شد، و اگر الله تعالی به شما امکان شنیدن سخن گفتن بین دو شهید را در کالبدهای کبوترهای سبز بهشتی، را می‌داد می‌دانستید که آنها هستند که برای شما از الله رحمت و استقامت درخواست می کنند.

ای برادر مردّدم، به من اجازه بده تا اسلام و مردانگی و جوانمردی را در تو بار دیگر خطاب قرار دهم، این قصه را برایت می گویم. چشمانت را یک لحظه ببند و خیالت را رها کن تا حوادث این قصه را که در کشور افغانستان اتفاق افتاده برایت به تصویر کشد، به این سخنان گوش مده بلکه آن را ببین، انگار که روی تلویزیون مغزت به نمایش درآمده است.

آمریکاییان روزی یک روستای افغانی را برای دستگیری دو تن از رهبران طالبان که بلاهای زیادی بر سرشان آورده بودند، مورد حمله قرار دادند، و بعد از مقاومتی جانانه آن دو مرد شهید شدند (نحسبهم کذالک و الله حسیبهم)، اما این کار کینه و خشم صلیب پرستان را فرو ننشاند، همسران آن دو را گرفتند و سوار هلیکوپتر کرده و به آسمان برخواستند و شروع به پرتاب کردن لباسهای آن زنان به طرف زمین کردند تا اهل روستا ببینند که چه بر سر همسران آن دو شهید آمده است.

هنگامی که حوادث این قصه را به یاد می‌آورم و تلخی آن صحنه‌ها را لحظه به لحظه می‌چشم، آرزو می کنم که ای کاش هزار هزار جان روی این زمین داشتم، تا آنها را یکی پس از دیگری برای انتقام گیری به خاطر این خواهران مسلمان پاکدامن مان، فدا می کردم، آرزو می کنم که ای کاش علمای سوء که با آمریکا در این جنایتها با فتاوای پستشان که جهاد را تحریم و اشغال را مشروع می کنند، آرزو می کنم که ای کاش آنها در یک میدان جمع می‌شدند و سپس فرزندان یتیم مجاهدین و بیوه‌هایشان با کفشهایشان آنان را رجم می کردند تا اینکه زنده‌زنده زیر کفشها دفن شوند.

چشمانت را فعلاً باز نکن برادرم، هنوز فیلم تمام نشده است، تصورکن، که این خواهران، تصورکن که آنها مادران و خواهران و همسران شما می‌بودند، آیا جرأت تصور آن را دارید؟ آیا جرأت تفکر در این باره را دارید؟ اگر جوابتان اینست که: نه، پس بدانید که این چیزی است که حقیقتاً در سرزمین افغانستان رخ می‌دهد، این کاری است که کفار نجس با زنان مسلمان عفیفه پاکدامن انجام می‌دهند، این یک صحنه بود از صحنه‌های متعددی که رسانه ها آنها را از مردم پنهان می کنند حال شما که دانسته‌اید، چه می‌خواهید بکنید؟

از برخی از شما تعجب می کنم، چگونه میتواند به زندگی عادی و شهواتش برگرد بعد از اینکه این سخنم را شنید انگار که به او هیچ ربطی ندارد. این چیزی که برای شما گفتم‌ای مسلمین قصه‌ای از تاریخ سرخ پوستها نبود، صحنه‌ای از مصیبتهای جنگ ویتنام نبود، این اتفاقات در سرزمین مسلمین رخ می‌دهد. ای امت محمد صلی الله علیه وسلم، این زنانی که عوراتشان مکشوف شد و مورد تجاوز قرار گرفتند آنها از امت رسول الله صلی الله علیه وسلم هستند، مانند ما نماز می‌خوانند و مانند ما روزه می گیرند و خانه کعبه را حج می کنند، هیچ خیری در شما نیست اگر آنها را یاری نکنید و هیچ مردانگی در شما نیست اگر به خاطر آنها انتقام نگیرید.

ای که درباره جهاد در تردید به سر می‌بری، داستان‌های قهرمانی‌های مردان در بلاد افغان را برایت نمی‌گویم تا تو را به رفتن به میادین جهاد تشویق کنم، نه، بلکه برخی از قهرمانی‌های زنان اینجا را برایت می گویم تا مردانگی تو را با

آن آزمایش کنم و آن را به محک بگذارم، تا بدانی که آیا واقعاً از مردان حقیقی هستی که در عهد و پیمان خود با الله صادق هستند

﴿ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ ﴾ احزاب/۴۲

«مردانی هستند که با خدا راست بوده‌اند در پیمانی که با او بسته‌اند.»

پس به سوی میادین چهاد راه بیفتی و یا اینکه مردی قلابی هستی که شاهد مردانگی‌ات فقط شناسنامه‌ات می‌باشد.

یکی از زنان استشهادی به یکی از نقاط بازرسی مرتدین رفت و سپس تظاهر به گریه کرد تا بیشترین تعداد سربازان دور او جمع شوند، و هنگامی که گرد او جمع شدند، تکبیر گفت و خود را منفجر کرد تا جسد لطیفش به گدازه‌های آتشی تبدیل شود که بدن‌های دشمنان الله را تکه تکه کند.

زنی دیگر که پیر بود، مهاجرین به منزلش آمدند، او سلاحش را برداشت و با سلاح بیکا به نگهبانی از برادران ایستاد و هنگامی که از او خواستند که استراحت کند به آنها گفت: نه سوگند به الله اگر آنها آمدند-یعنی دشمنان الله- غیر از من کسی با آنها نمی‌جنگد.

دختر دیگری مهریه‌اش را در ملأ عموم اعلان می‌کند که او آماده ازدواج با هر مردی است که او را برای انجام عملیات استشهادی علیه کفار و مرتدین، یاری کند.

و قبل از آن، آنچه که اینجا در پاکستان رخ داد، دختران طلبه شیخ عبدالرشید غازی، وقتی که عزیمت را بر رخصت ترجیح دادند و بر پایداری تا

مرگ برای نصرت شریعت الله، اصرار ورزیدند. شخصی که او را تکذیب نمی-کنم برایم روایت کرد که جوی‌های خون درمسجد جاری بود و مردم وقتی که دستهایشان را در جوی خون می‌گذاشتند چشم و استخوان و مو درمی آوردند که از خواهران شهیدمان باقی مانده بود از کثرت کشتاری که در آنجا رخ داده بود.

این چیزی است که زینب، عائشه، خدیجه و رقیه برای اسلام فدا کرده‌اند، شما برای این دین چه فدا کرده‌اید ای حرب و ای ضرغام و ای جعفر و ای غالب؟چه خدمتی به اسلام کرده‌اید ای مردّدین؟ فردا به الله چه خواهید گفت، آنگاه که شما را در میعادگاه قیامت جمع کند؟ چه عذری خواهید آورد در حالی که خواهران قهرمانتان تمام بهانه‌های واهی‌تان را درهم کوبیده‌اند؟

ای برادر مردّدم، دوست دارم که سخنم را با حدیثی در فضیلت شهادت فی سبیل الله به پایان برسانم، و سوگند به الله این حدیث را از کاملترین احادیثی می‌بینم که در این باب وارد شده است، از عامر بن سعد از پدرش رضی الله عنه روایت است که مردی برای نماز آمد در حالی که پیامبر صلی الله علیه وسلم نماز می‌خواند، هنگامی که به صف نماز رسید گفت: خداوندا آن بهترین چیزی که به بندگان صالحت می‌دهی، به من بده، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وسلم نماز را تمام کرد فرمود: «چه کسی بود که الان سخن گفت؟»آن مرد گفت: من بودم ای رسول خدا، فرمود: «پس باید اسبت به زمین بغلطد و تو در راه الله شهید شوی.»

الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر، شهادت فی سبیل الله که سواری شخص کشته شود و خود شهید شود، بهترین چیزی است که الله به بندگان صالحش می‌دهد، طبق فرموده رسول الله صلی الله علیه وسلم.

پس بشتابید ای برادران، بشتابید به سوی عبادتی که هیچ عبادتی با آن برابری نمی‌کند، بشتابید به سوی قتلی که سید الخلق صلی الله علیه وسلم سه بار آن را آرزو کرده است، بشتابید به سوی کرامتی که شهید آن را حتی بعد از اینکه وارد بهشت شد، نیز فراموش نمی‌کند و از الله می‌خواهد که او را به دنیا باز گرداند تا در راه او ده ها بار کشته شود، سدها را بشکنید و از مرزها بگذرید و با تمام دستگاه های امتینی درافتید و از هر گوشه و کناری به سوی بهشتی که پهنایش به اندازه آسمانها و زمین است و برای بندگان شهیدش آماده کرده، روانه شوید.

به زودی آنچه من به شما می‌گویم به خاطر خواهید آورد (و به صدق گفتار من پی خواهید برد). من کار و بار خود را به خدا وا می‌گذارم و حوالت می‌دارم .و خدا بر کار خود چیره و مسلّط است، ولی بیشتر مردم (خفایای حکمت و لطف تدبیرش را) نمی‌دانند.